

اگر مرا دوست بدارید احکام مرا نگاه خواهید داشت و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد یعنی روح راستی که جهان او را نمی تواند ببیند و او را نمی پذیرد زیرا او را نمی شناسد ولی شما آن را می شناسید چرا که نزد شما مسکن می کند و در شما خواهد بود شما را بی کس نمی گذارم نزد شما می ایم پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید اما شما خواهید دید و چون من زنده ام شما نیز خواهید زیست"

یک ضرب المثل آلمانی می گه "کسی که کشاورزی نمی دونه گشنه می مونه. خوشبختانه این جمله به معنای واقعی همین نیست. اگر اینطور بود ما فقط باید سیب زمینی و گوشت خوک با سس می خوردیم در آلمان. خدا رو شکر افرادی همیشه فراتر از مرزها وجود دارند که چیزهای جدید می خواهند. آنها می خواستند غذاهای جدید را امتحان کنند و لباس های دیگر کشورها را امتحان کنند و موزیک های دیگر کشورها را نیز بشنوند تا با آداب و رسوم جدید آشنا بشوند. بنابراین امروز ما فقط نباید این غذاهای آلمانی را بخوریم. زعفران را از ایران کالباس از اسپانیا و هل از هند می خوریم. به دین صورت جهانگردان دنیا رو می گردند به دنبال چیزهای تازه و مردم می توانند در آلمان بمانند. حالا به نسبت قبل مردم کمتر به دنبال سفر برای آوردن چیزهای جدید هستن. و مردم زیادی هم نباید وطن خودشون رو ترک کنند. مثل این می مونه که وقتی عده ای وطن خودشون رو ترک می کنند انگار از روی یک پل رد می شوند و اون پل رو خراب می کنند و دیگر نمی توانند برگردند. بنابراین امروزه مردم زیادی بدون وطن هستند. ما همه به دنبال یک خانه می گردیم. در خانه؟ وطن؟ به چه معنی هستند؟ رضا هزار دشت از یک دره در افغانستان میاد. برای او وطن به معنی زندگی و مرگ است. در این شخص مجموعه پیچیده ای از فرهنگ و دین و تاریخ وجود دارد. این پیچیدگی در رضا وجود دارد ولی این مشکل بزرگی نیست. یکی رضا رو دید باید یک حرف می زد. هزاری! همه فوراً در افغانستان می دونند این به چه معنی هست. بعضی مردم در افغانستان با شنیدن این حرف می کشنش ولی بعضی وقت ها این کلمه می تونه نجات بده زندگیش رو. مشکلات زیادی بین این قوم ها وجود دارد.

ما مسیحیان هم مثل همین قوم می مونیم. و ما بدون چوپان نیستیم. راه ما راه مخصوصی هست و به فراتر از زندگی دنیایی راهنمایی می کند تا به خانه ابدی و خدایی برویم. ما یک خانه ابدی داریم کنار خدا ولی کسی نمی تواند از روی پیشانی کسی بخواند یا از روی لباس یا از روی زبان کسی که چه کسی مسیحی هست و چه کسی نیست. مسیحیان فرهنگ مشترک و وطن مشترک ندارند. و اینجا یک سئوالی هست که چطور می توان گفت ایمان مسیحی را که من یک مسیحی هستم برای افراد دیگر. چطور می شود توضیح داد که این گروه از انسانها مسیحی هستند. و یک سئوال مهم دیگه: چطور می شود توضیح داد که چرا مسیحی بودن خوبه؟ این صحبت درباره ی این سئوال مثل صحبتی هست که من وقتی در مغازه ی دوچرخه فروشی بودم شنیدم. اونجا یک نفر می خواست تلمبه بخرد. اما اون یک فکر دیگه هم کرد که شاید بهتره یک دوچرخه کرسی بخرد ولی اینجا باید مواظب باشه که این دوچرخه چند هست! مغازه دار خیلی خوشحال شد برای مشتری جدید و مثل یک دلال شروع

به حرف زدن کرد. و شروع به تعریف از اون کرد. ولی مشتری نمی فهمید که این چیزهایی که اون فروشنده به صورت حرفه ای داره می گه خوب هستند یا بد. بعضی وقت ها این اتفاق برای افرادی می افته که دارند با یک غیر مسیحی صحبت می کنند. عیسی گفت: این دنیا من را نمی شناسد! به این معنی هست که ما می توانیم همه مسائل راجع به مسیحیت مثل تافه و روح القدس و... را توضیح بدیم ولی تاثیری نگیریم. چون این وطن رو عیسی هدیه می دهد و ما نمی توانیم اون رو ببینیم. تا به امروز اینطور بوده.

مثل این میماند که برای آدم هایی که به خدا ایمان ندارند بخواهی این رو توضیح بدی. تو مسیحی هستی؟ این چند می ارزه؟ چی به من می رسه؟ من جواب میدم: بله اگر من مسیحی باشم هدیه ایمان رو بدست میاورم. طبیعتا سریع سؤال های زیادی میان. ایمان چیکار می تونه بکنه؟ پول بیشتر به من می ده؟ یا صورت حساب تلفن من رو می ده؟ می تونم به این ایمانم یه خونه بخرم؟ می تونم با اون پاس بگیرم؟ من باید به این ها جواب بدم: من می تونم به خدا در مشکلات صدا بزنم اما من به اون ایمان دارم با این حال که من پول ندارم و خونه ندارم و مریض هستم. من به این ایمان دارم که اینجا وطن واقعی من نیست و روزی از بین خواهد رفت. برای دیگران که مسیحی نیستند. این مثل جرزنی در بازی هست. یا برای کسانی که از این راه به این صورت استفاده می کنند که اگر جواب نگیرند از این راه خارج می شوند. خیلی از غیر مسیحی ها توی مغزشون اینطور فکر می کنند چرا ما بدون دریافت چیزی به خدا ایمان داریم؟ ولی ما اجازه نداریم که به آنها بگوییم نباید این کار را بکنند یا نکنند بلکه باید عیب خودمان را ببینیم. ما خودمون می دونیم که چقدر ایمان در ما وجود دارد. اغلب این مشکل به این صورت پیش میاد که کسی که مسیحی نیست می پرسه از ایمان ما و ما نمی توانیم به اون شرح بدیم و بعد آسان بخواهیم بگوییم چطور به اون ایمان داریم. مثلا من مسیحی هستم زیرا می خواهم آدم بهتری بشوم یا به این صورت که در کلیسا دعا می کنیم یا جواب مردم پسند بدم. این جواب خیلی خسته کننده است مثل غذای سیب زمینی آلمانی. جواب من: من مسیحی هستم چون رسم و رسوم ما اینه. بعضی از مردم که این جواب رو می گیرند فکر می کنند که این آدمها مثل آدم های دیگه هستند. این آدم دوست داره که ماشین برونه اما وقتی که مسیر رو باید عوض بکنه یا روغن ماشین رو کنترل کنه می گه که دوست ندارم ماشین برونم. حالا ما مسیحی هستیم؟ دوست داریم ماشین برونیم؟ ولی نمی دونیم چی توی کاپوت ماشین هست؟ یا جواب دیگر: ما به هیچ وجه نمی فهمیم که چه هدیه ای دریافت کردیم. ما نمی دونیم که چی داریم تو دست مون و می گیم که این رو از دست می دم به راحتی.

وقتی عیسی خودش با ما مسیحیان صحبت می کنه مثل اینکه اون داره با یک فامیل صحبت می کنه. ما به این فامیلی تعلق داریم و این نشانه ی عمق این ایمان هست. فامیلی من هویت و بک گراند و تاثیر گذار هست روی من. من نمی تونم این چیزها رو خیلی راحت از دست بدم. پول رایج بین این فامیلی محبت است. طبیعی هست که این عشق رو نمی شه با کلمات توصیف کرد چون از احساس و عشق میاد. این عشق همیشه دنبال آدم های دیگه می گرده و می خواد که ادامه پیدا کنه. عیسی میگه: کسی که من رو دوست داره فرمان من رو اجرا می کنه. یک عشق مشترک بین تمام خانواده همه ما هست مهم نیست که ما چی می خواهیم! در هر صورت باید همه ما در مسیر خدا باشیم. بنابراین ما باید به این پدیده ها نگاه کنیم و به خدا فکر کنیم. خدا این دنیا رو با یک کلمه آفرید. و او ما رو با یک کلمه از مرگ برگردوند. این که می دانم خدا همه دنیا رو آفریده و من رو نجات داده تمام زندگی من

است. پس همه چی از اهمیت کمتری برخورداره در برابر خدا من می توانم همیشه یاد بگیرم که چه کارهایی باید انجام بدهم در این زمینه. من یاد می گیرم که دشمن خودم رو دوست داشته باشم.

اما همه اینها به این معنی نیست که این دلیل محکمی هست که من به این خانواده تعلق دارم. عیسی خیلی واضح به ما گفته که ما باید چیکار بکنیم به عنوان یک مسیحی. او گفت " من زنده هستم و شما نیز خواهید زیست" عیسی ما رو مسیحی کرده شاگردان او گروه خیلی قوی نبودند. آنها خیلی سریع به او ایمان نیاوردند. آنها خیلی آهسته به این معنی عیسی رسیدند از تعریفی که از بلند شدن داشت. از اولین باری محبت عیسی در آنها پدید آمد آنها گفتند " عیسی زنده است و ما هم می خواهیم زنده باشیم" و عیسی اون رو گفت : کسی که به من ایمان داره زنده هست حتی با وجود اینکه بمیرد. "

زندگی مسیحی برای ماست و ایمان ما حتی اگر ضعیف باشه و هم وقتی که ما نمی دونیم که ما واقعا ایمان داریم یا نه. و حتی وقتی که یک بچه رو برای تافن می بریم و او نمی فهمه در این باره زندگی عیسی برای این بچه هم هست. این بچه در مرگ عیسی تافن می شه و با صعود عیسی از مرگ نجات پیدا می کنه. اگر حتی من در آخر زندگی باشم و اگر نتوانم فکر کنم چون پیر هستم و مریض و بدن کاملا ضعیف و داغون باشه در اینصورت هم حتی عیسی برای من زندگی می کند. فقط به این علت که عیسی برای من زندگی می کنه من هم اجازه دارم که زندگی کنم.

عیسی می خواهد که شاگردانش و ما هم همینطور در او بمانیم و با او ارتباط داشته باشیم چون او زندگی ماست. او باید در ما بماند چون او ما را می شناسد که ضعیف هستیم. او می داند که آدم ها فقط اون سنتهاشون رو نگه می دارند. و او می داند که ما هیچ آنتنی نداریم برای این ایمان خودمون که بتوانیم کنترلش کنیم. او باید همیشه و همیشه به ما بگه که من با تو هستم در تمام روز او گفته " از طریق روح القدس که هیچ کس نمیتواند او را ببیند و احساسش کند." همه ی اینهایی که عیسی برای ما انجام داده به چه معناست و اینها برای ما از طریق کلام او بدست میاد. من با تکیه بر کلام او و وعده او می دانم که آن خواهد شد حتی اگر همه چیز در ظاهر در تضاد با آن باشد. زندگی ما در ظاهر این است که با فقر و آزار و بیماری همراه است و در نهایت هم مرگ اینکه وقتی یک نان در حال تجزیه شدن است ما چطور می توانیم به این مطمئن باشیم که ما دوباره رستاخیز می کنیم!!

در عین حال شواهدی هم وجود دارد همانطور که عیسی آن را می گوید به آسانی و عیسی فرموده : چون من زنده هستم تو هم زندگی می کنی" مثلا می توانید تصور کنید که نخستین کسانی که زعفران را از ایران آوردند برای خودشان این کار را انجام ندادند چون آنها باید در این مورد تجربه می داشتند که اول آن را میچشیدن و می فهمیدن که چگونه ایرانیان آن را برداشت میکنند و به صورت یک ماده غذایی در می آورند... این طمع واقعا خوب است و چقدر خوب می تواند باشد که این ایمان در بین ما اکنون اینگونه راسخ و بالغ شده و ایمان به عیسی هر روز افزایش میابد. این چقدر خوب است که عیسی در بین ما رستاخیز کرده است و آشکارا این رستاخیز را به ما نشان داده است. اولین شاگردان طعم این رستاخیز را چشیده اند و همانطور که گفتند " او زنده است و ما نیز می بایست زنده بمانیم "

آمین